ادبیات

یادداشتی بر رمان «بی‌کتابی»

تقابل با کتاب

محمدرضا خراسانی‌زاده
نویسنده

در دوره مظفرالدین‌شاه قاجار، شخصی به‌نام میرزا علی‌خان ملقب به لسان‌الدوله که کتابدار سلطنتی بوده، چند هزار جلد کتاب نفیس را از کتابخانه سلطنتی خارج کرده و به دلالان مختلف فروخته است. بخش اصلی کتاب‌هایی که امروزه از ایران در موزه‌ها و کتابخانه‌های کشورهای مختلف قرار دارد، توسط لسان‌الدوله و با خیانت او از ایران خارج شده‌اند. محمدرضا شرفی‌خبوشان این اتفاق تلخ را دستمایه کار خود قرار داد و در رمان بی‌کتابی، با خلق شخصیتی به نام میرزایعقوب خاصه‌فروش که دلال کتاب‌های عتیقه است، در بستری از یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ معاصر ایران به کتاب‌های مهم و نفیس و خاص ایران در عصر قاجاریه و اتفاقاتی حول‌وحوش خرید و فروش این دست از کتب پرداخته است. بی‌کتابی، سراسر کتاب است و در طول داستان، با عناوین کتاب‌های متعدد و مطالب گوناگونی از آنها مواجه می‌شویم که بسیار دل‌انگیز و جالب‌توجه برای اهالی کتاب و کتابخوانی است.

داستان میرزایعقوب، که نسخه‌های قدیمی و مهمی را مدام خرید و فروش می‌کرده یا در گنجینه خود نگه‌شان می‌داشته، از آنجا شروع می‌شود که یک کتاب خاص و عتیقه به دست او می‌رسد. کتابی که با خود ماجراهای زیادی را برای میرزایعقوب پدید می‌آورد. او درگیرودار مسائل حول این کتاب، به روزهای شلوغی در عهد محمدعلی‌شاه برمی‌خورد؛ روزهایی که به یوم‌التوپ منجر می‌شود. یوم‌التوپ مصادف است با ۲ تیر ۱۲۸۷شمسی که به فرمان محمدعلی‌شاه، کلنل لیاخوف روسی، مجلس مشروطه را به توپ می‌بندد و به دنبال آن نیز تا مدتی تهران فضایی امنیتی پیدا می‌کند و بگیروببند زیاد می‌شود. میرزایعقوب دقیقا در یوم‌التوپ در خیابان‌های منتهی به مجلس گیر می‌افتد و درگیر ماجراهای آن روز می‌شود.

بی‌کتابی، شرح قدرنشناسی بسیاری از مردم نسبت به کتاب است. چه آنهایی که نمی‌خوانند و چه آنهایی که به کتاب به چشم یک وسیله صرفا برای تجارت و کسب درآمد نگاه می‌کنند و همچنین کسانی که دوستدار کتاب نیستند. صحنه پایانی کتاب، نتیجه این جنایات نسبت به کتاب و به‌طور کل نسبت به دانایی و علم‌وعمل را به‌طور بسیار جذاب و اثرگذاری بیان کرده است.

زبان کتاب، ادبیات دوره قاجار است که با دقت و جذابیت نوشته شده است و در حین خواندن با روایتی یکدست و کاملا شیوا مواجه هستیم که درمجموع رمان بی‌کتابی را هم از نظر محتوا هم از دید فرم، به کتابی کامل و درجه یک تبدیل کرده است.

رمان بی‌کتابی در ۲۶۴ صفحه توسط نشر شهرستان ادب به چاپ رسیده است. این کتاب در سال ۱۳۹۶ برنده جایزه کتاب سال و همچنین جایزه ادبی جلال آل‌احمد شد.

بچه‌های ما چه زحمتی کشیده‌اند تا ما کتابخوان شویم!

سمیه جمالی
نویسنده و شاعر

مثل همه هنرپیشه‌ها که می‌گویند سراسر کار ما خاطره است، یا مثل همه نویسنده‌ها که می‌گویند همه کتاب‌هایم بچه‌های من هستند، من هم با کپی کردن یکی از این مقدمه‌های تکراری می‌گویم که همه لحظات کتابخوانی به یادماندنی است و نمی‌توانم یکی را از آن میان انتخاب کنم. بعد پا روی پا می‌اندازم، به مجری فرضی خیره می‌شوم و با تبسمی کمرنگ یکی‌یکی خاطراتم را به یاد می‌آورم. لحظات همدیگر را هل می‌دهند، روزهایی که در مقابل کتاب صوتی یا حتی الکترونیک مقاومت می‌کردم و در تاکسی یا مترو سرپا کتاب کاغذی می‌خواندم. یا روزی که در صف انتظار بیمارستان فارابی، یک کیسه پلاستیکی پهن کرده بودم لبه خیس پله، کلیله‌ودمنه با آن حجم را دست گرفته و حتی با مداد چیزهایی را یادداشت هم می‌کردم، به جان یکدانه عمه‌ام. دیگر آن روز که برای قوت قلب‌دادن به زائو، همراهش به بخش زایمان رفته بودم و برای خودم رمان می‌خواندم که آخرش از اتاق زایمان بیرونم انداختند البته نه برای خواندن کتاب بلکه به خاطر خوراندن بیسکویت به مادر در حال وضع حمل. همه اینها برای من خوش بود اگرچه آن زن می‌گوید هر وقت کتاب «من پیش از تو» را می‌بینم یاد آن روز در اتاق زایمان می‌افتم و دردها برایم تداعی می‌شود. عمه‌خانم هم به خاطر این‌که آن روز سرد زمستانی، غرق کتاب، اسمش را از بلندگو نشنیده بودم و نوبت عمل چشمش عقب افتاده بود قطعا خاطره خوشی برای‌شان رقم نخورد. هربار در مرور لحظات کتابخوانی‌ام، از کودکی تا امروز، قبل از این‌که یاد چرخیدن میان ردیف‌های کتابخانه پارک‌شهر و آشنایی با بهترین‌های ادبیات جهان بیفتم، یا روزی که کتابخانه تخصصی هنرهای زیبا را کشف کردم با آن نمایشنامه‌ها و مباحث تاریخ هنر، یا اولین بار جست‌وجوکردن همراه با استرس در رایانه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران یک تصویر جلوی چشمم زنده می‌شود: روی کاناپه نشسته‌ام، دارم بچه شیر می‌دهم و با یک دست کتاب را جلوی چشم گرفته‌ام. این لحظه را همیشه به‌عنوان لوح افتخار در همه محافل تعریف و بازنمایی می‌کنم. وقتی دختر سه‌ساله‌ام دارد دیوار خانه را بالا می‌رود و پسرم روی یک دست من در حال تغذیه است. از همین فرصت کوتاه دردناک استفاده کرده، چند صفحه می‌خواندم. دردناک نه برای من، برای آن طفل ناتوان که وقتی سینه مادر از دهانش بیرون می‌آمد من آن یکی دستم را خالی نمی‌کردم تا زمانی که داستان را سر یک صفحه یا صحنه مقبول خود برسانم. در این مدت بچه شیون می‌کرد. صورتش زیر شیری که فکش توان جمع کردن آن را نداشت، غرق می‌شد سیاه و کبود لگد می‌زد تا من لحظه‌ای کتاب را کنار بگذارم. البته چند ماه که بزرگ‌تر شد جور دیگری اعلام خطر می‌کرد. کتاب‌هایی که آن سال‌ها خوانده‌ام پر از لک شیر است. حتما بعدها بیشتر خوانده‌ام ولی چون شهد همیشه در فشار به دست می‌آید این لحظات شیرین‌تر است. البته نه برای ایلیا که زیر وسیله تغذیه خودگیر می‌افتاد، نفسش قطع می‌شد تا من متوجه شوم و سرش را جابه‌جا کنم.

نقد نوجوانانه

برای کتاب «زندانی کوچک» از انتشارات شهرستان ادب

بچه‌هایی که تلاش می‌کنند معلم‌شان آزاد شود!

ارمیا مرادیان
۱۰ ساله

داستان کتاب «زندانی کوچک» داستان پسری به نام زین‌العابدین است که او را زینل صدا می‌کنند؛ زینل به همراه دوستانش، در مدرسه‌ای در روستا درس می‌خواند. روی دیوار خانه‌ای، شعار «مرگ بر شاه» نوشته شده است. مأموران شاه، آقای مدیر را برای نوشتن شعار دستگیر می‌کنند اما زینل و دوستش، دست به کار شده و شروع به نوشتن شعار روی در و دیوار می‌کنند اما یکی از روزها، جیپ ژاندارمری جلوی زینل توقف می‌کند ولی زینل فرار می‌کند.

فردای آن روز، رئیس ژاندارم‌ها دستور می‌دهد ناخن‌های بچه‌ها را چک کنند. ناخن‌های زینل رنگی است و او را می‌گیرند. این شروع قصه «زندانی کوچک» است؛ قصه‌ای که برگزیده اول جشنواره داستان انقلاب هم شده است. در ادامه داستان ما با بچه‌هایی آشنا می‌شویم که هرکدام تلاش می‌کنند معلم‌شان را از زندان آزاد کنند. مثلا بچه‌ها از قنات هم برای آزادی معلم‌شان استفاده می‌کنند. نکته مهم داستان این است که زینل حتی وقتی دستگیر می‌شود و آزار می‌بیند حاضر نمی‌شود آقای مدیر را لو بدهد.

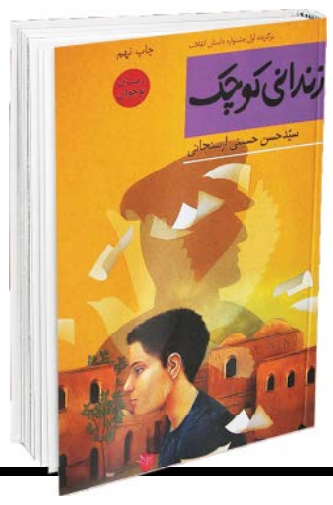

به نظرم بد نیست پشت جلد این کتاب را برای‌تان بخوانم: «آفتاب پهن نشده بود که میدان پر از جمعیت شد. هرکه از راه می‌رسید چشمش به نوشته روی دیوار می‌افتاد، کنجکاوی‌اش گل می‌کرد؛ می‌ایستاد و جریان را از این و آن جویا می‌شد. کسی ندیده بود که جنگلبان یا کس دیگری آن را نوشته باشد. شکی نمانده بود که نوشته، کار نصف‌شب بوده و راز و رمزی در خود داشت که کنجکاوی همگان را برمی‌انگیخت.»

نویسنده این کتاب آقای سیدحسن حسینی‌ارسنجانی است که یکی از اساتید بزرگ صنعت ساخت‌وساز رمان‌های نوجوان است! کسی که دو رمان دیگر هم دارد؛ رمان «مبصر کلاس هشتم» که سوره مهر آن را چاپ کرده و رمان «زغال سرخ» که مثل «زندانی کوچک»، انتشارات شهرستان ادب آن را منتشر کرده است. جالب این‌که هرسه این رمان‌ها هم در جشنواره‌های داستان انقلاب، نامزد شده و دو رمان مبصر کلاس هشتم و زندانی کوچک، رتبه آورده‌اند.

طراح جلد کتاب زندانی کوچک، اثر آقای محمدحسین نعمتی است؛ البته من در نگاه اول نتوانستم معنی این طرح جلد را متوجه شوم، تا این‌که تا پایان کتاب را خواندم. به نظرم برای رمان‌هایی که برای نوجوان نوشته می‌شود، طرح جلد خیلی مهم است تا ما مقداری با محتوای کتاب آشنا شویم و بعد کتاب را بخوانیم.

فصل‌بندی این کتاب از این قرار است: نوشته اسرارآمیز، استوار گربه، کتابی لای دیوار، شب قنات، آسیاب آبی، دست‌های رنگین، دنیای وارونه، زندانی کوچک، از چه خندت گرفت کاکو؟، رادیو استوار و فرار از زندان. جالب است که اسم یکی از فصل‌ها را برای داستان انتخاب کرده‌اند.

یعنی نویسنده می‌توانست به‌جای انتخاب یکی از فصل‌ها، یک عنوان کلی برای کتابش انتخاب کند یا برعکس، عنوان آن فصل را عوض کند. چون این کتاب رمان است، نه یک مجموعه داستان مثل سنگ‌های لق روی دیوار. اینها با هم فرق دارند. به‌هرحال من خواندن این کتاب را به دوستان نوجوان خودم توصیه می‌کنم.